

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

وامق یزدی در کتاب تذکره می‌کند درباره حیران یزدی چنین نوشته :

حیران یزدی

حیران میرزا محمدعلی مدرس در حال تحریر که ۱۲۵۵ هجری است امامت مسجد جامع کبیر و تدریس مدرسه جدیده اشرفیه که از مبانی خیر نواب والا است به انضمام آن امر خطیر مفوض به آن جناب است به استعداد ذاتی باندک زمانی سر آمد فضایی عصر خویش آمده حاوی مراتب فروع و اصول با آنکه اکثر اوقات را مصروف علم و عمل میدارد گاه گاهی نیز همت بر انشاء نظم و نثر می‌گمارد و خطوط ثلاثه اعنی نسخ و شکسته و رقاع را نیز نیکو مینگارد و در این فنون نیز یگانه دوران ، از صنوف شعر بغزل سرائی و گفتن رباعی که حقیقت شعر و شاعری است مشعوف حقیر به نسبت عمه زادگی آن جناب سرافراز فی الحقیقه نسبت شعرو شاعری به آن جناب از ادب دور و الان اندیشه این پیش از نظر همتش بکلی مهجور است چه دربار شریعتمدارش مرجع خاص و عام و علی‌الدوام بقطع دعاوی و ثبت فتاوی و طی مراعات قیام و لکن چون تذکار آن سلسله شعرای بلاغت شاعر را موجب مزید اعتبار و افتخار بود از افکار ایشان چند فرد و رباعی زینت این اوراق آمد :

گرچه ویرانی هر مملکت از بیداد است

کشور عشق ز بیداد بتان آباد است

در هر چمن که مرغ دلم آشیانه ساخت

چرخش بیاد داد و خزان را بهانه ساخت

رباعی

دیدی که به صحن باغ چون غنچه گشود
صد چاک شدش پیرهن خون آلود
از خانه خود بدر نمی باید رفت
مغرور برنگ و بسو نمی باید بود

آقا سید علیرضا

آقا سید ریحان الله مدرسی یزدی در کتاب آینه دانشوران چنین گویند :

دودمان مدرسی یزدی خانواده‌ای از ساداتند که در یزد موسومند به مدرسین بیشتر از علماء و دانشمندان آن مرز و بوم بشمار بوده‌اند از جمله میرزا محمد علی مدرس است که در روزگار فتحعلی شاه قاجار زیست می کرده و علاوه بر مراتب علمی شخصی ادیب و ظریف بوده چنانکه شنیده‌ام وقتی به امامت مسجد جامع منصوب بوده و خلق کثیری بدو اقتدا می کردند بعضی که به مقام وی رشک میبردند جوانی را که در شهر به فسق و وجاهت صورت معروف بود برانگیختند و هنگام نماز درحالی که مردم همه در مسجد جامع بودند برابر صف‌ها ایستاده فریاد برآورد ای مؤمنین این شخص را که شما پیشوای خود قرارش داده‌اید وقتی در مدرسه مصلی مرا بخلوت دعوت کرد منتها من از دست او فرار کردم مدرس فوراً روی بجانب خلق کرده فرمود این جوان همه را درست میگوید جز جمله آخری را یعنی اینکه می گوید فرار کردم دروغ است !

وقتی بخواهش یکی از شاهزادگان به تصنیف کتابی پرداخت پس از اتمام شاهزاده گفت اگر اشتباهی رفته باشد چه باید کرد ؟!

فرمود آن وقت معلوم میشود که من انسانم و این بزرگوار را نظم و نثر فراوان بوده ولی در نتیجه بی‌علاقگی و تنزل فاحشی که در اعقاب فعلیش رخ داده همه آن

آثار ذیقیمت برطاق نسیان گذاشته شده و یا کسانی از اغیار پاره از آنها را سرقت نموده‌اند و یا نسیاناً نسبت بدیگری داده و علت دیگر برای پریشان شدن اشعار او این بوده که در آن عصر سه نفر شاعر حیران تخلص معاصر بوده‌اند که یکی از ایشان مدرس معرفی میشده در يك عصر آنهم در يك شهر سه نفر شاعر به تخلص واحد خود را بشناسانند مزید بر علت شده مجموع علل و اسباب مذکور سبب شده که يك نفر دانشمند که نامش مزید اعتبار تذکره شعرا است این گونه مشتبه و یا نسیاناً منسیا بماند شگفت اینکه بعد از این بزرگواران نیز که بعضی دیگر این تخلص را برای خود اختیار کرده و ادامه‌اش داده‌اند ظاهراً یکدسته آثار علمیش هم در نزد فرزندانست از آشکار ساختن آن خود داری می‌کنند تألیفات مدرس یزدی نیز فراوان بود مانند :

- ۱- حاشیه بر قوانین الاصول .
 - ۲- ترجمه اعتقادات ابن بابویه .
 - ۳- رساله در عدم امکان اشرف .
 - ۴- حواشی بر شوارق در علم کلام .
 - ۵- حواشی بر تفسیر صافی . این رساله بعضی از عبارات ملامحسن فیض‌کاشانی را از جنبه کلامی ، عرفانی ، زوقی روشن‌تر نموده است (۱) .
 - ۶- رساله در شرح احوال و آثار امام محمد باقر .
 - ۷- رساله در کلیات علوم .
 - ۸- مجموعه خطبه‌های روز جمعه « در مدت شش ماه در مسجد ایراد کردند) نوشته‌اند که این روحانی وارسته در آخرین نفس باین شعر مترنم بود تا جان بجان
- ۱- طبقات المفسرین تألیف مرتضی مدرسی چهاردهی .

آفرین تسلیم کرد .

پروانه شمع شب فروزم شب گشت و بسر رسید روزم
 جنازه اش را به نجف اشرف بردند و در وادی السلام بخاکش سپردند و این
 اشعار بر سنگ آرامگاه مدرس یزدی ، حیران ثبت است ، گویا از خود اوست .

فلك جام و جهان ساقی اجل می

خلایق باده نوش مجلس وی

رهائی نیست اصلا هیچکس را

از این جام و از این ساقی از این می

در روزگار تحصیلی در نجف اشرف نگارنده این سطور بر سر خاک آن روحانی
 وارسته گامی شتافت و از روان تابناکش همت میخواست .



در نصیحت

هر فرقه‌ای ادعای هستی کنند و درویشان دم از نیستی زنند .
 فسادها از طمع است چون طمع کنی تخم فساد در ارض حواس ریشه گیرد
 و آدمی مفسد فی الارض گردد .

(صفی علیشاه)